

چند مثل از لالجین همدان

پروانه شوقیان وصال

«مثل جوجه جوجه گل بیز»

جوجه جوجه بیا به خانه ما
سرمه دانت را بده به ما
سرمه دان من در دکان است
در دکان بسته است
کلید پیش بابام است
بابام در راه شیروان است
راه شیروان سرتاسر سرسبز است
داخل آن آهو می گردد طالعات فرسنگی
آهو یک پسر می زاید
اسم او را سلیمان می گذارد
سلیمان می رود هیزم بیاورد
کلاغ به پایش فرو می رود
کلاغ نیست قلم نی است
پنج انگشتش نقره است
نقره هایش را گم کرد

جوجه جوجه گل بیز
سرمه دانی وری بیز
سرمه دانتم توکان
توکان قاسیه کلید
کلید بابام بلئیه
بابام شیربان یولون
شیربان یوله سر به سر
ایچنیه آهو گزر
آهو دغر بیر اوغلان
آدن قویر سلیمان
سلیمان گدر آدن
غارغه باتر بودن
غارغه دبه غمشد
بش بارماقه گموشد
گمو شلرن ایترد

أَزِنِ كُرْدِسْتَانَ بِيْتَرِدِ
كُرْدِسْتَانِي أَتَلْرِ
أَنْ كُورِدِ كَيْشِنْدِ
نِيچِه نِيچِه
بِيچِه أُوجِ آرِ بِيچِه
آرپِه خَانِ قِيَزِنِ
خَانِ قِيَزِ قَالِي تُوخُورِ
يَانُونِ بَلْبَلِ أُخُورِ
أَزِنِ كُوجِيكُ فَارْدَاشِ
خَدَانِي كَلَامُنِ أُخُورِ

خودش را به کردستان رساند
اسب‌های کردستان
تا او را دیدند شیهه کشیدند
برای چه، برای چه؟ (شیهه زدند)
برای یک مشت جو
جو دست دختر خان است
دختر ارباب قالی می‌بافد
کنار او بلبل آواز می‌خواند
برادر کوچکش
کلام خدا (قرآن) را می‌خواند

(قُورُ قُورُ قُورِ بَاغِه)

قور قور قورباغه
أَتَلْدِ كُوجِه بَاغِه
كُوجِه بَاغِدُنِ تُوَزِ چَخْدِ
بِيرِ اِينجِيلِه قِيَزِ چَخْدِ
قِيَزِ دَارُو وَرْدِ قُوشِ
قُوشِ قَتْتِنِ وَرْدِ قِيَزِ
قِيَزِ بِلْدِ اَشْمَاقِه
قُوشِ بِلْدِ بَرْمَاقِه
حَقِ قَائُوسُونِ اَشْمَاقِه
حَقِ قَائُوسِيه كَلِيدِ
كَلِيدِ بَابَامِ بَلِيئِه

قور قور قورباغه
پرید به کوچه باغ
از کوچه باغ گردو خاک بلند شد
دختری ریزه میزه در آمد
دختر به گنجشک دارو داد
گنجشک بال‌های خود را به دختر داد
دختر شروع کرد به پریدن
گنجشک شروع کرد به راه رفتن
در درگاه باریتعالی را باز کردند
درگاه باریتعالی بسته است
کلید دست بابام است

بابام شیربان یولون
 شیربان یوله سر به سر
 ایچنیه آهو گزره
 آهو دغر بیر اوغلان
 آذن قویر سلیمان
 سلیمان گدره آذن
 غارغه باتر بودن
 غارغه دبه غمشد
 بش بارماقه گموشد
 گمو شلرن ایترد
 آزن کردستان ایترد
 کردستانی ائلر
 آن گورد کپشند
 نیچه نیچه
 بیچه اوج آر بیچه
 آریه خان قیزن
 خان قیز قالی توخور
 یانون بلبل اخور
 آزن کوچیک قارداش
 خدانی کلامن اخور

بابام در راه شیروان است
 راه شیروان سرتاسر سرسبز است.
 در این راه آهو بی وجود دارد
 آهو یک پسر می زاید
 اسم او را سلیمان می گذارد
 سلیمان می رود هیزم جمع کند
 کلاغ به پایش فرو می رود
 کلاغ نیست قلم نی است
 پنج انگشتش نقره است
 نقره هایش را گم کرد
 خودش را به کردستان رساند
 اسب های کردستان
 تا او را دیدند شبیه کشیدند
 برای چه، برای چه؟ (شبیه زدند)
 برای یک مشت جو
 جو دست دختر خان است
 دختر ارباب قالی می بافد
 کنار او بلبل آواز می خواند
 برادر کوچکش
 کلام خدا (قرآن) را می خواند

(پم پم پلاجم)

پم پم پلاجم، قادی آلوم اوغلان

پم پم پلاجم (معنی بنخصوصی ندارد) قربانت شوم پسر

چُورِکِ گَترُ مَنْ آجَم، قادی آلوم اوغلان
 ایران آشه ایشمَرَم، قادی آلوم اوغلان
 مَنْ قاپیزدن گِشَمَرَم، قادی آلوم اوغلان
 تُرشُ آشُونُ مُحْتاجِم، قادی آلوم اوغلان
 اطافُدَ تویی اوسُون، قادی آلوم اوغلان
 قیزلُرُ قربانی اوسُون، قادی آلوم اوغلان
 نُقولُ نُوکِکُ طَبَقَه، قادی آلوم اوغلان
 قیزلُرُ دِیکِکُ آدَاقَه، قادی آلوم اوغلان
 اوغلانَ مشهد قادی آلوم
 قیزلُرُ داشُ آتُ قادی آلوم
 قیزلُرُ سَنَه گُلَمَدِ
 جینلِری بوشاتُ قادی آلوم اوغلان

نان بیاور من گرسنه‌ام، قربانت شوم پسر
 آش رشته نمی‌خورم، قربانت شوم پسر
 از کنار در شما رد نمی‌شوم، قربانت شوم پسر
 به آش ترش محتاجم، قربانت شوم پسر
 توی اتاق عروسیت باشه، قربانت شوم پسر
 دخترها فدایت شوند، قربانت شوم پسر
 نقل را بریزیم توی طبق، قربانت شوم پسر
 دخترها را بگوییم به آداق یا آداخ^(۱)، قربانت شوم پسر
 مشهدی (پسر مشهدی) قربانت شوم
 به دخترها سنگ پرت کن فدایت شوم
 دخترها به تو نیامدند
 جیبهایت را خالی کن (پول و ثروت نشان بده) فدایت شوم پسر

خُورْدَجَه قیز دُچای قُوی

خُورْدَجَه قیز دُچای قُوی
 اطاق سُوپز نهار قُوی
 منم آدَم حَلَمَه
 آمریکادن گُلَمَدِ
 آمریکا بیزم اُولسُون
 قَرَمَنو دُونم اُولسُون
 گِیمُ گِدمُ تهرآن
 تهرآن تویمُ اُولسُون

ریزه میزه (کوچولو) دختر بلند شو چای بگذار. دختر کوچولو بلند شو چای بگذار.
 اتاق جارو کن ناهار بگذار
 من اسمم حلیمه است
 از آمریکا آمدم
 آمریکا مال ما شود
 قرمز رنگ لباس (پیراهن) باشه. (یک پیراهن قرمز رنگ داشته باشم).
 بپوشم بروم تهران
 توی تهران عروسیم باشد

۱- یک قسمت از مراسم عروسی است که معمولاً در خانه عروس انجام می‌گیرد.

باجُمِ گَسُّ تُوِيْمَ
قُرْبَانِ گَسُّ بُوِيُوْمَ

خواهرم بیاید به عروسیم. (خواهرم به عروسیم بیاید).
قربانی ببرد به قد و قامت. (برای قد و قامت من قربانی بکند).

(سَحَرِ اوْغُرْدِمِ بِيَجَه مِيلْچِيْگِه)

سَحَرِ اوْغُرْدِمِ بِيَجَه مِيلْچِيْگِه
غَمَلْدِمِ اَمَّا سُوْنِيْ بَاشْنَنْ
ياغُوْنِ سُوْزْدِمِ سِيْكْسَنْ سِيْكْسِنْ تُوَايَه
اَتِيْنِ يُوْكَلْدِمِ يَدُّ قَطَارُهْ دُوِيْ
دَنْلَرِنْ چَارْدَاخْ قُوْرُبْ اَتُوْرْدِمِ
اَيِيْنِ سَاتِ سَاتِ اُوْدِيْگَارَ تِيْرِدِمِ
لِلْ كَرَمِ بُو اَشْلِيْرِ قَايُوْرُوْ
چِنْگَالِ اَلْبِ دِيْدَتِيْنِ اَيِرِدِ
بِيَجَه كَلْسِيَه قِرِيْخْ مِيْنِ اَجْ دِيُوْرُوْ
مِيْنِ دَقَايِيَه مِهْمَانِ اِدْ دِشْلِيْرِيْنِ

هنگام سحر شکار کردم یک مگس را.
ساتور کردم ران (فرق) سرش. (ساتور کردم سر استخوان ران او را)
روغنش را آبکشی کردم هشتاد و هشت تاوه
گوشتش بار کردم هفت قطار شتر
با استخوان‌های او چادر زدم و نشستم
در حالی که گوشتش را می‌فروختم به دیار دیگری رسیدم
کنیز این کارها را انجام داد
با چنگال چشم‌های او را از هم جدا کرد
یک کله او چهل هزار گرسنه را سیر کرد
دندان‌های او را مهمان هزار دروازه کرد

(متلی در مورد اعداد)

یک یگه دانوشمه
دو، بلبل باروشمه
سه، سیزده بدرده
چهار، چادری یقشدِر
پنج، پنجردن باخمه
شش، شیشمه سن اللهی
هفت، من سن الم

یک بزرگ حرف نزن
دو، با بلبل آشتی نکن
سه، سیزده بدر است
چهار، چادرت را جمع کن
پنج، از پنجره نگاه کن
شش، مغرور نشو و افاده نکن
هفت، من تو را خواهم گرفت

هشت، آق اطاق سآلم

نه، نقل و نبات

ده، دستمال قنده

هشت، تو را به اتاق سفید می برم

نه، نقل و نبات است

ده، دستمال قند است



پژوهش

شماره ۷